

تحول اجتماعی هزاره‌ها: نقش آموزش و دیاسپورا در بازسازی هویت

□ عبدالخالق فصیحی *

چکیده

این مقاله به بررسی دو روند کلیدی در تحول اجتماعی - سیاسی جامعه هزاره‌های افغانستان در دو دهه اخیر می‌پردازد. با تکیه بر روش پژوهش کیفی، تحلیل داده‌های تاریخی و ارزیابی گزارش‌های بین‌المللی، این تحقیق نشان می‌دهد که چگونه تلاقی آموزش و مهاجرت، هزاره‌ها را از یک گروه به حاشیه رانده‌شده‌ی تاریخی، به یکی از فعال‌ترین و پویاترین جوامع در ساختار سیاسی و اجتماعی افغانستان معاصر تبدیل کرده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که آموزش و دیاسپورا دیگر صرفاً ابزارهایی برای بقا یا توانمندسازی فردی نیستند، بل پیش‌ران‌های اصلی در شکل‌گیری هویت فرهنگی و اجتماعی، بازتعریف مطالبات شهروندی و گسترش جنبش‌های مدنی عدالت‌خواهانه بوده‌اند. علاوه بر این، دیاسپورای هزاره می‌تواند با شبکه‌سازی فراملی، مسئله‌ی حقوق بشر و چالش‌های امنیتی این گروه قومی را در به‌صورت جهانی آن بین‌المللی کند. در نهایت، این پژوهش با نگاهی به تحولات دو دهه اخیر در افغانستان به بررسی فرصت‌ها و چالش‌های پیش روی این هزاره‌ها در مواجهه با نظم سیاسی جدید افغانستان پرداخته و افق‌های آینده‌ی این پویایی اجتماعی را تحلیل می‌کند.

کلیدواژه‌ها: تحولات اجتماعی، هزاره‌ها، آموزش، دیاسپورای هزاره، هویت و بازسازی.

* دکتری فلسفه اسلامی جامعه المصطفی ﷺ العالمية (fasihi2033@gmail.com).

مقدمه

تحولات اجتماعی هزاره‌ها در دو دهه‌ی اخیر یکی از نمونه‌های برجسته‌ی دگرگونی ساختاری در میان گروه‌های قومی در افغانستان بوده است. جامعه‌ی هزاره که در طول تاریخ معاصر افغانستان با تبعیض ساختاری، حذف سیاسی، خشونت هدفمند و حاشیه‌نشینی اقتصادی مواجه بوده است، از سال ۲۰۰۱ به بعد وارد مرحله‌ای تازه‌ی از بازسازی اجتماعی شد؛ مرحله‌ای که دو عامل کلیدی در آن نقش بنیادین ایفا کردند: یکی، رشد آموزش و دیگری، قدرت‌یابی دیاسپورای جهانی هزاره‌ها. این دو روند نه تنها موجب ارتقای سرمایه‌ی انسانی و اجتماعی هزاره‌ها شدند، بل به شکل‌گیری هویت سیاسی جدید، گسترش کنشگری مدنی و افزایش حضور هزاره‌ها در عرصه‌های ملی و بین‌المللی انجامید. هزاره‌ها در دوره‌های مختلف تاریخ افغانستان، به‌ویژه از اواخر قرن نوزدهم، با ساختارهای تبعیض‌آمیز مواجه بوده‌اند و همین مسئله هم موجب محدودیت دسترسی آنان به آموزش، مشارکت سیاسی و فرصت‌های اقتصادی شده است. از این‌رو، هزاره‌ها که به‌طور سیستماتیک از آموزش رسمی محروم شده بودند، بیشتر ناشی از ساختار قومی قدرت است که از دوره‌ی عبدالرحمن تا پایان قرن بیستم استمرار یافته و هنوز هم به حیات خود ادامه می‌دهد.

با این حال، شکل‌گیری ساختار جدید تحولات اجتماعی و سیاسی در سال ۲۰۰۱، فرصت‌های تازه‌ای برای هزاره‌ها فراهم کرد. رشد چشمگیر مدارس، دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی به‌ویژه در مناطق هزاره‌نشین، مانند غرب کابل، موجب رشد بی‌سابقه‌ی سواد و تحصیلات عالی در میان هزاره‌ها شد. هزاره‌ها در دهه‌ی ۲۰۱۰ به یکی از باسوادترین گروه‌های افغانستان تبدیل شدند و در بسیاری از دانشگاه‌های کشور، بیشترین سهم دانشجویان را به خود اختصاص می‌دادند. این تحول آموزشی تنها یک روند کمی نبود، بل پیامدهای عمیق اجتماعی و سیاسی را نیز در پی داشت. یکی از این پیامدها، تبدیل آموزش به ابزار اصلی توانمندسازی هزاره‌ها است که نقش آن در حوزه‌های تخصصی، رسانه، جامعه‌ی مدنی و سیاست، غیر قابل انکار است. این طبقه‌ی جدید در جنبش‌های مدنی

مانند جنبش تبسم و جنبش روشنایی نقش محوری داشت و توانست گفتمان عدالت‌خواهی را با معیارهای بین‌المللی مطرح کند.

در کنار آموزش، دیاسپورای هزاره‌ها نیز یکی دیگر از نیروهای مهم تحول اجتماعی است. دیاسپورای هزاره که در کشورهای مختلف از جمله پاکستان، ایران، اروپا، استرالیا و حتی آمریکا شکل گرفت، در دو دهه‌ی اخیر به شبکه‌ای جهانی از فعالان، پژوهشگران، هنرمندان و کنشگران سیاسی تبدیل شده است. این شبکه‌ی فراملی نقش مهمی در بین‌المللی کردن مسئله‌ی هزاره‌ها، تولید دانش درباره‌ی تاریخ و هویت آنان، و حمایت از جنبش‌های مدنی داخل افغانستان داشته است. اما در عین حال، هزاره‌ها یکی از آسیب‌پذیرترین گروه‌های افغانستان در برابر خشونت‌های هدفمند بوده‌اند. حملات مکرر علیه مراکز آموزشی، مساجد و اجتماعات مدنی هزاره‌ها، به‌ویژه در سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۱، نشان‌دهنده‌ی الگوی سیستماتیک خشونت علیه آنان است. این خشونت‌ها نه تنها امنیت فیزیکی هزاره‌ها را تهدید کرده، بل مشارکت اجتماعی و سیاسی آنان را نیز تحت تاثیر قرار داده است. با این حال، رشد آموزش و قدرت‌یابی دیاسپورا به هزاره‌ها امکان داده است که در برابر این خشونت‌ها مقاومت کنند و هویت جمعی خود را بازسازی و از طریق رسانه‌های اجتماعی به گوش نهادهای بین‌المللی برسانند.

در مورد هزاره‌ها، آموزش و دیاسپورا دو منبع اصلی تولید سرمایه‌ی اجتماعی بوده‌اند. هویت مقاومتی، مفهومی برگرفته از نظریه‌ی کاستلز، به هویتی اشاره دارد که در واکنش به تبعیض و حذف شکل می‌گیرد. هویت مدرن هزاره‌ها نمونه‌ی بارز این نوع هویت است. دیاسپورای فراملی نیز به شبکه‌های جهانی اشاره دارد که فراتر از مرزهای ملی عمل می‌کنند و در بازتولید هویت و قدرت جمعی نقش انکارناپذیر دارد. این مقاله تلاش می‌کند با ترکیب داده‌های تاریخی، تحلیل نظری و شواهد تجربی، نشان دهد که چگونه آموزش و دیاسپورا در دو دهه‌ی اخیر به بازسازی سرمایه‌ی اجتماعی هزاره‌ها کمک کرده‌اند. پرسش اصلی مقاله این است: آموزش و دیاسپورا چگونه به تحول اجتماعی هزاره‌ها و بازسازی سرمایه‌ی اجتماعی آنان در افغانستان معاصر کمک کرده‌اند؟

مرور ادبیات و چارچوب نظری

برای پاسخ به پرسش اصلی مقاله، ابتدا مرور ادبیات و چارچوب نظری ارائه می‌شود و سپس زمینه‌ی تاریخی تبعیض و حاشیه‌نشینی هزاره‌ها بررسی می‌گردد. در بخش‌های بعد، نقش آموزش و دیاسپورا در تحول اجتماعی هزاره‌ها تحلیل گردیده و در نهایت، چالش‌ها و محدودیت‌های این تحول برای آینده‌ی هزاره‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱-۱. مرور ادبیات

پژوهش‌های موجود درباره‌ی هزاره‌ها را می‌توان در سه حوزه‌ی اصلی دسته‌بندی کرد: (۱) مطالعات مربوط به آموزش و سواد، (۲) مطالعات مربوط به دیاسپورا و مهاجرت، (۳) مطالعات مربوط به تبعیض، حذف و مقاومت اجتماعی. این سه حوزه، بنیان نظری و تجربی لازم برای تحلیل نقش آموزش و دیاسپورا در بازسازی سرمایه‌ی اجتماعی هزاره‌ها را فراهم می‌کنند.

الف) آموزش هزاره‌ها

آموزش یکی از مهم‌ترین عوامل تحول اجتماعی هزاره‌ها در دو دهه‌ی اخیر بوده است. این مردم از حیث برنامه‌های آموزشی رسمی، محرومیت‌های تاریخی زیادی پشت سر گذاشته‌اند که ریشه آن هم در ساختارهای قومی قدرت بوده است. اما پس از سال ۲۰۰۱، هزاره‌ها با توجه به فرصت‌های پیش آمده بیشترین رشد آموزشی را در میان اقوام افغانستان تجربه کردند و آموزش برای آنان به ابزار اصلی توانمندسازی در ابعاد سیاسی و اجتماعی تبدیل شد. درست است که تبعیض ساختاری، فقر و حاشیه‌نشینی جغرافیایی از عوامل اصلی عقب‌ماندگی آموزشی هزاره‌ها بوده است، اما با گسترش مدارس و دانشگاه‌ها در دوره‌ی جمهوریت این روند تغییر قابل توجهی پیدا کرد. آموزش نه تنها سطح سواد مردم را افزایش داد، بل به شکل‌گیری شیوه جدیدی از زندگی در فضای شهری در میان هزاره‌ها نیز انجامید. اهمیت آموزش در بازسازی هویت فردی و جمعی زنان و مردان هزاره، یکی از نکات طلایی در تاریخ این مردم بوده است.

ب) دیاسپورای هزاره‌ها

دیاسپورای هزاره‌ها یکی از بزرگ‌ترین عوامل تحول در جامعه هزاره از مجموعه مهاجر افغانستان بوده است. مسلماً دیاسپورا نقش مهمی در تولید دانش، کنشگری سیاسی و فرهنگی داشته است. این مسئله در اروپا و استرالیا، توانسته نیروهای کارآمد مدنی و فرهنگی موثری را به جامعه تحویل داده است؛ به قسمی که شبکه‌ی مهمی از نیروی انسانی را به وجود آورده است. این نیروها با استفاده از رسانه‌های اجتماعی، نهادهای مدنی و سازمان‌های حقوق بشری، توانسته‌اند مسئله‌ی هزاره‌ها را از وضعیت فراموشی تاریخی خارج کرده و در سطح جهانی مطرح کنند.

ج) تبعیض، حذف و مقاومت

بخش مهمی از ادبیات مربوط به هزاره‌ها به بررسی تبعیض ساختاری، خشونت هدفمند و مقاومت اجتماعی اختصاص دارد. حذف فیزیکی و اقلیت‌سازی تاریخی نشان می‌دهد که هزاره‌ها در طول تاریخ افغانستان با الگوهای مداوم تبعیض و خشونت مواجه بوده‌اند، اما در دو دهه‌ی اخیر رویکرد حقوق‌محور و مدنی را برای مقاومت انتخاب کرده‌اند. این ادبیات نشان می‌دهد که آموزش و دیاسپورا دو عامل کلیدی در شکل‌گیری این مقاومت مدنی بوده‌اند.

۲-۱. چارچوب نظری

برای تحلیل نقش آموزش و دیاسپورا در بازسازی اجتماعی هزاره‌ها، این مقاله از سه چارچوب نظری استفاده می‌کند: نظریه‌ی سرمایه اجتماعی، نظریه‌ی هویت مقاومتی و نظریه‌ی دیاسپورای فراملی.

۱-۲-۱. نظریه سرمایه اجتماعی

سرمایه اجتماعی به شبکه‌ها، اعتماد و هنجارهایی اشاره دارد که همکاری اجتماعی را تسهیل می‌کنند. در مورد هزاره‌ها، آموزش و دیاسپورا دو منبع اصلی تولید سرمایه اجتماعی بوده‌اند.

آموزش باعث افزایش اعتماد به نفس جمعی و گسترش شبکه‌های تخصصی شده است. دیاسپورا نیز شبکه‌های فراملی ایجاد کرده است که به انتقال دانش، حمایت‌های اقتصادی و فرهنگی و تولید روایت‌های جدید از تاریخ هزاره کمک کرده‌اند. این چارچوب نشان می‌دهد که چگونه هزاره‌ها از طریق آموزش و دیاسپورا توانسته‌اند سرمایه‌ی اجتماعی خود را بازسازی کنند، هرچند در این مورد ناکامی‌های هم وجد داشته و آنطوری که بایسته بود استفاده نکرده است.

۲-۲-۱. نظریه هویت مقاومتی

کاستلز هویت مقاومتی را هویتی می‌داند که در واکنش به تبعیض و حذف شکل می‌گیرد. هویت مدرن هزاره‌ها نمونه‌ی بارز این نوع هویت است. آموزش به‌عنوان عامل آگاهی بخش تاریخی و سیاسی و دیاسپورا هم به‌حیث بستر خلق روایت‌های جدید از هویت هزاره‌ها، موجب این مهم خواهند شدند که کنشگری مدنی هزاره‌ها بر پایه‌ی هویت مقاومتی شکل بگیرند.

۳-۲-۱. نظریه دیاسپورای فراملی

نظریه‌ی دیاسپورای فراملی بر شبکه‌هایی تاکید می‌کند که فراتر از مرزهای ملی عمل می‌کنند. دیاسپورای هزاره‌ها نمونه‌ی روشن این نوع شبکه‌هاست. ارتباطات گسترده میان هزاره‌های داخل و خارج کشور، انتقال دانش، سرمایه مادی و معنوی و تجربه‌های مهم فرهنگی و اجتماعی، نقش دیاسپورا در سیاست‌گذاری‌های ملی و بین‌المللی، تولید دانش و روایت درباره‌ی هویت هزاره‌ها، از نمونه‌های بارز آن است. این چارچوب کمک می‌کند نقش دیاسپورا را در بازسازی سرمایه‌ی اجتماعی هزاره‌ها تحلیل نموده و نشان خواهد داد مهاجرت با تمام سختی‌های که دارد و طبیعی هم هست، فواید چشم‌گیری نیز برای بیجا شدگان هزاره داشته است.

زمینه‌ی تاریخی تبعیض و حاشیه‌نشینی هزاره‌ها

تحلیل نقش آموزش و دیاسپورا در بازسازی اجتماعی هزاره‌ها بدون درک زمینه‌ی تاریخی

تبعیض و حاشیه‌نشینی این گروه قومی ممکن نیست. تاریخ معاصر هزاره‌ها در افغانستان با الگوهای مداوم حذف، خشونت ساختاری، تبعیض و محرومیت اقتصادی همراه بوده است؛ الگوهایی که از اواخر قرن نوزدهم آغاز شده و تا امروز ادامه دارد. این بخش با بررسی دوره‌های کلیدی تاریخ افغانستان، نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای قدرت، سیاست‌های دولتی و گفتمان‌های قومی-مذهبی به حاشیه‌نشینی هزاره‌ها انجامیده و زمینه‌ی ضرورت بازسازی اجتماعی آنان را فراهم کرده است.

۱-۲. ریشه‌های تاریخی تبعیض: از عبدالرحمن تا اوایل قرن بیستم

دوره‌ی عبدالرحمن (۱۸۸۰-۱۹۰۱) نقطه‌ی عطفی در تاریخ هزاره‌هاست. بسیاری از پژوهشگران این دوره را بنیادگذار تبعیض ساختاری علیه هزاره‌ها می‌دانند. عبدالرحمن با هدف تمرکز قدرت و یکپارچه‌سازی سیاسی، سیاست‌های را اجرا کرد که به نابودی ساختارهای اجتماعی هزاره‌ها انجامید (کاتب هزاره، ۱۳۷۲، ص ۳۲۱). این دوره از تاریخ هزاره‌ها نشان می‌دهد که عبدالرحمن با استفاده از فتوای تکفیر، جنگ‌های گسترده‌ای علیه هزاره‌ها به راه انداخت و بخش بزرگی از جمعیت آنان را قتل عام، تبعید یا برده‌سازی کرد (دولت آبادی، ۱۳۸۵، ص ۲۲۰ و ۲۲۳). خشونت عبدالرحمن نه تنها ساختار جمعیتی هزاره‌ها را تغییر داد، بل آنان را از نظر اقتصادی و سیاسی به کلی به حاشیه راند و نابود کرد. در پی جنگ عبدالرحمن با هزاره‌ها، زمین‌های حاصل خیز هزارستان به قبایل پشتون واگذار شد و هزاره‌ها به کارگران بی‌زمین تبدیل شدند. این روند، پایه‌های فقر ساختاری و نابرابری اقتصادی را در مناطق هزاره‌نشین عمق بخشید و نهادینه کرد. بسیاری از خانواده‌های هزاره مجبور شدند برای کارگری فصلی به مناطق دیگر یا خارج از کشور مهاجرت کنند. این وضعیت تا نیمه‌ی قرن بیستم ادامه یافت و مانع شکل‌گیری طبقه‌ی متوسط و نهادهای اجتماعی پایدار در میان هزاره‌ها شد.

۲-۲. تبعیض ساختاری در دوره‌ی سلطنت جمهوری داوود

در دوره‌ی سلطنت داوود خان (۱۹۰۱-۱۹۷۳)، تبعیض علیه هزاره‌ها، هرچند شکل آن تغییر

کرد، ولی همچنان ادامه یافت. در این دوره، هزاره‌ها از مشارکت در نهادهای دولتی، ارتش و آموزش رسمی محروم بودند. امادی (۲۰۰۵) تاکید می‌کند که سیاست‌های آموزشی دولت‌های سلطنتی به‌گونه‌ای طراحی شده بود که اقوام حاشیه‌ای، به‌ویژه هزاره‌ها، از دسترسی به آموزش محروم بمانند. مدارس دولتی در هزارستان بسیار محدود بود و بسیاری از کودکان هزاره امکان تحصیل در مدارس رسمی را نداشتند. هرچند در دوره داوود اصلاحاتی در ساختار دولت صورت گرفت، اما تبعیض علیه هزاره‌ها همچنان پا برجا بود. هزاره‌ها در ساختار قدرت سیاسی حضور نداشتند و مناطق هزاره نیز از توسعه‌ی اقتصادی و پلان سازندگی به‌کلی محروم ماند. این دوره همچنین شاهد مهاجرت گسترده‌ی هزاره‌ها به ایران و پاکستان بود؛ مهاجرتی که بعدها به شکل‌گیری دیاسپورای بزرگ هزاره‌ها انجامید.

۳-۳. جنگ‌های داخلی و ظهور هویت سیاسی جدید هزاره‌ها (۱۹۷۸-۲۰۰۱)

کودتای کمونیستی ۱۹۷۸ و اشغال افغانستان توسط شوروی (۱۹۷۹-۱۹۸۹) ساختارهای اجتماعی کشور را دگرگون کرد. در این دوره، هزاره‌ها برای نخستین‌بار توانستند سازمان‌های سیاسی و نظامی مستقل تشکیل دهند. شورای اتفاق و سپس حزب وحدت اسلامی افغانستان، مهم‌ترین سازمان‌های سیاسی هزاره‌ها در این دوره بوده است. مزاری با طرح گفتمان عدالت اجتماعی و حقوق برابر، هویت سیاسی جدیدی برای هزاره‌ها تعریف کرد. با این حال، جنگ‌های داخلی دهه‌ی ۱۹۹۰ و درگیری‌های میان گروه‌های مجاهدین، هزاره‌ها را بار دیگر در معرض خشونت قرار داد. درگیری‌های خونین تحمیلی در غرب کابل، حملات علیه هزاره‌ها، و قتل‌عام‌ها در مزار شریف (۱۹۹۸) و یکاولنگ (۲۰۰۱)، نشان‌دهنده‌ی استمرار خشونت هدفمند علیه این قوم شیعی در افغانستان بوده است. گزارش‌های سازمان ملل این حملات را جنایت علیه بشریت توصیف کرده‌اند. این دوره، هرچند با خشونت و بی‌ثباتی همراه بود، اما به شکل‌گیری هویت سیاسی مدرن هزاره‌ها نیز کمک کرد. هزاره‌ها دریافتند که بدون سازمان سیاسی، آموزش و مشارکت مدنی، نمی‌توانند از حقوق خود دفاع کنند. این تجربه‌ی تاریخی، زمینه‌ی رشد آموزش و کنشگری مدنی در دوره‌ی پسا ۲۰۰۱ را فراهم کرد.

۳-۲. دوره‌ی جمهوری (۲۰۰۱-۲۰۲۱): فرصت‌ها و محدودیت‌ها

سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱ و تشکیل دولت جدید، فرصت‌های تازه‌ای برای هزاره‌ها ایجاد کرد. در این دوره، هزاره‌ها توانستند در ساختار سیاسی، آموزشی و اقتصادی کشور نقش‌آفرینی کنند. رشد چشمگیر مدارس و دانشگاه‌ها در مناطق هزاره‌نشین، افزایش حضور هزاره‌ها در دانشگاه‌های کابل و سایر دانشگاه‌های کشور و مشارکت آنان در جامعه‌ی مدنی از مهم‌ترین دستاوردهای این دوره است. اما در عین حال تبعیض‌های مدرن همچنان از آبخشور تاریخی آن هزاره را سرکوب می‌کرد. به همین دلیل، گزارش گروه بحران بین‌المللی (۲۰۱۵) نشان داد که هزاره‌ها در نهادهای امنیتی و سیاسی سهمی کمتر از جمعیت خود داشتند، ولی همچنان در پست‌های کلیدی دولت حضور کم رنگی تجربه می‌کردند. پروژه‌های توسعه‌ای نیز اغلب مناطق هزاره‌نشین را نادیده می‌گرفتند و کمک‌ها به بهانه ریشه کن کردن زمینه‌های تروریسم به مناطق دیگر سرازیر می‌شدند. نمونه‌ی بارز تبعیض تاریخی، پروژه‌ی برق ۵۰۰ کیلوولت (TUTAP) بود. مسیر آن به‌گونه‌ای طراحی شد که هزارستان با محوریّت بامیان مرکز توجه پروژه فوق در نظر گرفته شده بود، اما به بهای بسیار خونین و سنگین قتل عام نیروهای تحصیل کرده هزاره در ساختار جنبش روشنائی، نادیده گرفته شد و سرآغاز دوباره خشونت هدفمند علیه هزاره‌ها اعمال گردید. حملات خشونت‌بار تحت نام داعش به مراکز آموزشی، مساجد و اجتماعات مدنی هزاره‌ها، به‌ویژه در غرب کابل، نشان‌دهنده‌ی الگوی سیستماتیک خشونت بود. عفو بین‌الملل (۲۰۲۲) تأکید می‌کند که این حملات مشارکت اجتماعی هزاره‌ها را محدود کرده و آنان را در وضعیت آسیب‌پذیری شدیدی قرار داده است.

آموزش و تحول اجتماعی هزاره‌ها

آموزش در دو دهه‌ی اخیر به یکی از بنیادی‌ترین عوامل تحول اجتماعی هزاره‌ها تبدیل گردید. جامعه‌ای که در طول تاریخ معاصر افغانستان با تبعیض ساختاری، فقر مزمن، حذف سیاسی و محدودیت‌های فرهنگی مواجه بود، از طریق آموزش توانست بخش مهمی از سرمایه‌ی اجتماعی خود را بازسازی کند. بررسی روندهای تاریخی، اجتماعی و سیاسی

آموزش در میان هزاره‌ها، نشان خواهد داد که چگونه آموزش به ابزار توانمندسازی فردی و جمعی تبدیل شده و چه پیامدهایی برای ساختار اجتماعی هزاره‌ها به دنبال داشت!

۱-۳. آموزش به عنوان ابزار رهایی از تبعیض تاریخی

محرومیت تاریخی هزاره‌ها از آموزش رسمی کشور باعث شد که این مسئله برای هزاره‌ها نه تنها یک نیاز اجتماعی، بل به عنوان یک استراتژی بقا نگریسته شود. در دوره‌ی پسا ۲۰۰۱، هزاره‌ها آموزش را به عنوان ابزاری برای خروج از چرخه‌ی فقر، تبعیض و حاشیه‌نشینی به کار گرفتند. این نگاه استراتژیک به آموزش، یکی از مهم‌ترین عوامل رشد سریع سواد و تحصیلات عالی در میان هزاره‌های نسل دوره جمهوریّت بود.

۲-۳. رشد بی‌سابقه‌ی آموزش پس از ۲۰۰۱

پس از سال ۲۰۰۱، فرصت‌های آموزشی در افغانستان گسترش یافت. اما هزاره‌ها بیش از هر گروه دیگری از این فرصت‌ها بهره بردند. پژوهش‌های متعدد نشان می‌دهند که نرخ ثبت‌نام دانش‌آموزان هزاره در مدارس ابتدایی و متوسطه به طور چشمگیری افزایش یافته بود، هزاره‌ها در دانشگاه‌های کابل، بامیان و هرات به یکی از بزرگ‌ترین گروه‌های دانشجویی تبدیل شدند و دختران هزاره نیز بیشترین رشد آموزشی را در میان زنان افغانستان تجربه کردند. مطالعه‌ی تاریخ آموزش در افغانستان نشان می‌دهد که آموزش در مناطق هزاره‌نشین به سرعت غیر قابل باور گسترش یافت و مدارس خصوصی و مراکز آموزشی در غرب کابل نقش مهمی در این روند داشتند. این رشد آموزشی پیامدهای عمیقی برای ساختار اجتماعی هزاره‌ها داشت. آموزش باعث شد طبقه‌ی متوسط جدیدی در میان هزاره‌ها شکل بگیرد و هزاره‌ها در مشاغل تخصصی مانند پزشکی، مهندسی، حقوق و رسانه حضور پررنگ پیدا کنند. به همین دلیل، مشارکت سیاسی و مدنی آنان رو به افزایش بوده و هویت جمعی این قوم به صورت چشم‌گیری تقویت پیدا کرد.

۳-۳. آموزش و شکل‌گیری طبقه‌ی متوسط هزاره

یکی از مهم‌ترین پیامدهای رشد آموزش، شکل‌گیری طبقه‌ی متوسط جدید در میان هزاره‌هاست. این طبقه، ویژگی‌هایی دارد که در تاریخ هزاره‌ها بی‌سابقه است. تحصیلات عالی، اشتغال در بخش‌های تخصصی، مشارکت فعال در جامعه‌ی مدنی، آگاهی سیاسی و تاریخی و توانایی تولید گفتمان‌های جدید، از جمله مهم‌ترین پیامدهای رشد آموزش است. این طبقه متوسط نقش مهمی در جنبش‌های مدنی هزاره‌ها نیز داشته است. جنبش تبسم (۲۰۱۵) و جنبش روشنائی (۲۰۱۶) نمونه‌های بارز کنشگری مدنی هزاره‌ها هستند که عمدتاً توسط نسل تحصیل‌کرده رهبری می‌شدند. این دو جنبش نشان داد که آموزش چگونه می‌تواند به ابزار مقاومت مدنی و مطالبه‌گری سیاسی آگاهانه و متمدنانه تبدیل شود.

۴-۳. آموزش و بازسازی سرمایه‌ی اجتماعی

سرمایه‌ی اجتماعی هزاره‌ها در طول تاریخ به دلیل تبعیض، خشونت و فقر تضعیف شده بود. اما آموزش در دو دهه‌ی اخیر نقش مهمی در بازسازی این سرمایه داشته است. آموزش باعث شد که شبکه‌های اجتماعی جدیدی در میان هزاره‌ها شکل بگیرد، اعتماد جمعی افزایش یابد، همکاری‌های اجتماعی تقویت شود، نهادهای مدنی و فرهنگی جدید ایجاد شود. این روند باعث شد هزاره‌ها بتوانند در عرصه‌های ملی و بین‌المللی نقش فعال‌تری ایفا کنند.

۵-۳. چالش‌های آموزشی: خشونت هدفمند و تبعیض ساختاری

با وجود رشد چشمگیر آموزش، هزاره‌ها با چالش‌های جدی مواجه بودند. یکی از مهم‌ترین چالش‌ها، خشونت هدفمند علیه مراکز آموزشی هزاره‌ها است. حملات تروریستی تحت نام داعش خراسان به مراکز آموزشی در غرب کابل، حمله به مرکز آموزشی کرس موعود و حمله به مرکز کاج نشان‌دهنده‌ی الگوی سیستماتیک خشونت علیه هزاره‌هاست. عفو بین‌الملل (۲۰۲۲) تاکید کرد که این حملات مشارکت اجتماعی هزاره‌ها را محدود کرده و آنان را در وضعیت آسیب‌پذیری شدید قرار داده است. این خشونت‌ها باعث شد که بسیاری از خانواده‌های هزاره

از فرستادن فرزندان خود به مدارس و دانشگاه‌ها خودداری کنند که خود وضعیت تهدیدی جدی برای سرمایه انسانی هزاره‌ها به حساب می‌آید. جمع‌بندی، آموزش در دو دهه‌ی اخیر به یکی از مهم‌ترین عوامل تحول اجتماعی هزاره‌ها تبدیل شده است. آموزش باعث شده که طبقه‌ی متوسط جدیدی در میان هزاره‌ها شکل بگیرد، زنان هزاره توانمند شوند، سرمایه‌ی اجتماعی بازسازی شود، هویت سیاسی و فرهنگی تقویت گردد و کنشگری مدنی گسترش یابد. با این حال، خشونت هدفمند، تبعیض ساختاری و محدودیت‌های آموزشی تهدیدهای جدی برای دستاوردهای آموزشی هزاره‌ها به حساب می‌آیند.

دیاسپورا و هویت فراملی هزاره‌ها

دیاسپورای هزاره‌ها در دو دهه‌ی اخیر به یکی از مهم‌ترین نیروهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی این جامعه تبدیل شده است. هزاره‌ها که در طول تاریخ افغانستان با تبعیض ساختاری، خشونت هدفمند و حذف سیاسی مواجه بوده‌اند، از طریق مهاجرت و شکل‌گیری شبکه‌های فراملی توانسته‌اند بخش مهمی از سرمایه‌ی اجتماعی خود را بازسازی کنند. دیاسپورا نه تنها به عنوان یک پدیده‌ی جمعیتی، بل به عنوان یک نیروی فرهنگی سیاسی عمل کرده است که نقش مهمی در تولید دانش، کنشگری مدنی، حفظ هویت و بین‌المللی‌کردن مسئله‌ی هزاره‌ها داشته است. این بخش با بررسی ابعاد مختلف دیاسپورای هزاره‌ها، نشان خواهد داد که چگونه این شبکه‌ی جهانی به بازسازی هویت و سرمایه‌ی اجتماعی هزاره‌ها کمک کرده است.

۴-۱. شکل‌گیری دیاسپورای هزاره‌ها: زمینه‌های تاریخی و سیاسی

دیاسپورای هزاره‌ها محصول چندین موج مهاجرتی است که از اواخر قرن نوزدهم آغاز شده و تا امروز ادامه یافته است. نخستین موج مهاجرت در پی جنگ‌های عبدالرحمن خان (۱۸۹۰-۱۸۹۳) رخ داد؛ جنگ‌هایی که به قتل عام، برده‌سازی و تبعید گسترده‌ی هزاره‌ها انجامید. بسیاری از هزاره‌ها در این دوره به ایران و آسیای میانه مهاجرت کردند (موسوی، ۱۹۹۸، ص ۱۱۲).

موج دوم مهاجرت در دهه‌ی ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، در پی کودتای کمونیستی و اشغال افغانستان توسط شوروی، شکل گرفت. جنگ‌های داخلی دهه‌ی ۱۹۹۰ و قتل‌عام‌های پسا حاکمیت مجاهدین در مزار شریف و یکاولنگ موج سوم مهاجرت را رقم زد. موج چهارم مهاجرت پس از ۲۰۰۱ و به‌ویژه پس از ۲۰۱۴ رخ داد، زمانی که ناامنی، تبعیض ساختاری و حملات خونینی تحت نام داعش خراسان علیه هزاره‌ها افزایش یافت. موج پنجم مهاجرت پس از سقوط دولت جمهوری در اوت ۲۰۲۱ و بازگشت طالبان شکل گرفت؛ موجی که بزرگ‌ترین مهاجرت تحصیل‌کردگان هزاره در تاریخ معاصر افغانستان را رقم زد. این مهاجرت‌ها باعث شد دیاسپورای هزاره‌ها در کشورهای مختلف جهان، از جمله ایران، پاکستان، استرالیا، اروپا، کانادا و آمریکا، شکل بگیرد. هرچند شرایط زندگی هزاره‌ها در این کشورها متفاوت بوده است، اما دیاسپورا به تدریج به شبکه‌ای جهانی تبدیل شده است که اگر به درستی استفاده شود، نقش مهمی در بازسازی هویت و سرمایه‌ی اجتماعی هزاره‌ها دارد.

۲-۴. دیاسپورا به عنوان نیروی تولید دانش و روایت

یکی از مهم‌ترین نقش‌های دیاسپورای هزاره‌ها، تولید دانش درباره‌ی تاریخ، هویت و وضعیت کنونی هزاره‌هاست. تجربه زیست هزاره‌ها در دیاسپورا تنها به جابه‌جایی جغرافیایی محدود نمی‌شود، بل بستری برای تولید دانش اجتماعی، بازتعریف هویت جمعی و شکل‌گیری روایت‌های تازه درباره آموزش و نقش آن در بازسازی جایگاه اجتماعی این گروه قومی است. در این فضا، خانواده‌ها و دانش‌آموزان آنان از طریق تجربه‌های مشترک خود، ارزش آموزش را به عنوان ابزاری برای تغییر اجتماعی بازتولید کرده و روایت تازه‌ای از توانمندسازی جامعه هزاره ارایه می‌کنند (Changezi & Biseth, 2011, pp. 80-82). هزاره‌ها که در طول تاریخ افغانستان غالباً از امکان روایت‌گری و بازنمایی تاریخ و هویت خود محروم بوده‌اند، امروز از رهگذر دیاسپورا فرصت یافته‌اند تا به آموزش عالی و دانش روز جهانی دسترسی پیدا کنند، توانمندی‌های علمی و فکری خود را ارتقا دهند و در بازخوانی و روایت تاریخ، فرهنگ و جایگاه اجتماعی خویش در عرصه‌های ملی و بین‌المللی نقش

مؤثری ایفا کنند. افزون بر این، دیاسپورا با فراهم ساختن دسترسی برابر به آموزش، نقش مهمی در به چالش کشیدن نگرش‌های سنتی و جنسیت‌محور نسبت به زنان افغانستان داشته است. این فضا زنان و دختران هزاره را در چارچوب الگوهای جهانی آموزش و توانمندسازی قرار داده و زمینه مشارکت فعال آنان را در عرصه‌های علمی، فرهنگی و اجتماعی فراهم کرده است (همان).

۳-۴. دیاسپورا و کنشگری سیاسی فراملی

دیاسپورا به لحاظ تاریخی توانسته است به یکی از بهترین بستر کنش‌گری سیاسی ملت‌های محروم تبدیل شده است. به‌طور نمونه: دیاسپورای تبت پس از مهاجرت گسترده به هند، اروپا و آمریکای شمالی، توانست از طریق ایجاد شبکه‌های فراملی، ارتباط با سازمان‌های حقوق بشری و لابی‌گری در نهادهای بین‌المللی، مسئله حقوق بشر و حق تعیین سرنوشت مردم تبت را در دستور کار افکار عمومی جهانی قرار دهد. این کنشگری نشان می‌دهد که دیاسپورا می‌تواند با بهره‌گیری از سرمایه انسانی، رسانه‌ای و شبکه‌های جهانی، بر سیاست‌های بین‌المللی نسبت به سرزمین، فرهنگ و هویت اجتماعی تاثیرگذار بگذارد (Adamson, 2012, pp. 35-38). نمونه دوم، پس از تحولات سیاسی سال ۲۰۲۱، مهاجر افغانستان در اروپا، آمریکای و استرالیا با سازمان‌دهی کارزارهای بین‌المللی، برگزاری تجمعات اعتراضی، تعامل با پارلمان‌ها و همکاری با نهادهای حقوق بشری، توانسته‌اند نقش نسبتاً مهمی در بازتاب وضعیت حقوق بشر، به‌ویژه حقوق زنان و اقلیت‌ها، ایفا کنند. این اقدامات نشان می‌دهد که دیاسپورا می‌تواند به‌عنوان یک کنشگر سیاسی فراملی، میان جامعه مبدأ و نهادهای بین‌المللی پیوند برقرار کرده و بر شکل‌گیری گفتمان‌ها و سیاست‌های جهانی تاثیرگذار باشد (Brinkerhoff, 2009, pp. 152-156). هرچند مهاجرین هزاره آن‌گونه که باید از ظرفیت دیاسپورا در جوامع مختلف بهره‌می‌برد، استفاده شایانی نکرده‌اند. البته، راه‌اندازی کمپین‌هایی مانند #StopHazaraGenocide در اروپا و استرالیا و نیز لابی‌گری سیاسی در برخ موارد، جای شان محفوظ است، اما کافی نیست.

۴-۴. دیاسپورا و بازسازی سرمایه‌ی اجتماعی

دیاسپورا یکی از مهم‌ترین بسترهای بازسازی سرمایه اجتماعی در جوامع مهاجر به شمار می‌رود. استقرار در محیط‌های جدید، زمینه شکل‌گیری شبکه‌های فراملی میان نخبگان، دانشگاهیان، کارآفرینان و کنشگران مدنی را فراهم می‌سازد و از این طریق، جوامع مهاجر می‌توانند با اعتماد متقابل، همکاری‌ها جمعی متقابل، تبادل تجربه‌های فرهنگی و آموزشی، می‌توانند سرمایه‌ی اجتماعی خود را به‌صورت علمی و حرفه‌ای بازسازی کنند. این شبکه‌ها با انتقال دانش، مهارت، تجربه و ارزش‌های نوین به جامعه مبدأ، ظرفیت نهادی و مدنی را ارتقا داده و مشارکت اجتماعی را گسترش می‌دهند. در نتیجه، سرمایه اجتماعی از سطح روابط محلی فراتر رفته و به شبکه‌ای فراملی تبدیل می‌شود. جامعه مهاجر می‌تواند با پیوند میان کشور مقصد، توسعه اجتماعی، توانمندسازی فرهنگی و اقتصادی را تسهیل کرده و به مرور آن را بازسازی نمایند (Faist, 2008, pp. 32-36 Newland & Patrick, 2004, pp. 10-15). بنابراین، دیاسپورا برای هزاره‌ها تنها مسئله رساندن در نقطه امن نیست، بل فرصتی کم‌نظیر برای بازسازی سرمایه‌های اجتماعی است.

پیوند آموزش و دیاسپورا در تحول اجتماعی هزاره‌ها

تحلیل جداگانه‌ی آموزش و دیاسپورا برای فهم تحول اجتماعی هزاره‌ها ضروری است، اما این دو پدیده در واقع به‌صورت درهم‌تنیده و هم‌افزا عمل کرده‌اند. آموزش در داخل افغانستان زمینه‌ی شکل‌گیری نسل جدیدی از هزاره‌های تحصیل‌کرده را فراهم کرد، در حالی که دیاسپورا شبکه‌های فراملی، منابع مالی، فرصت‌های آموزشی و ظرفیت‌های سیاسی لازم را برای تقویت این تحول فراهم ساخت. این بخش نشان می‌دهد که چگونه این دو روند در تعامل با یکدیگر به بازسازی سرمایه‌ی اجتماعی هزاره‌ها کمک کرده‌اند.

۱-۵. آموزش به‌عنوان موتور مهاجرت نخبگان و گسترش دیاسپورا

یکی از مهم‌ترین پیوندهای میان آموزش و دیاسپورا، نقش آموزش در مهاجرت نخبگان هزاره

است. رشد چشمگیر آموزش در دو دهه‌ی اخیر باعث شد هزاران دانشجوی هزاره در دانشگاه‌های افغانستان تحصیل کنند، در آزمون‌های بین‌المللی موفق شوند، بورسیه‌های تحصیلی خارجی دریافت کنند و به کشورهای مختلف مهاجرت نمایند. این روند باعث شد دیاسپورای هزاره‌ها از نظر کیفیت و ترکیب جمعیتی تغییر کند. دیاسپورای جدید هزاره‌ها برخلاف موج‌های قبلی مهاجرت که عمدتاً کارگری و اجباری بود، نخبگانی، تحصیل کرده و حرفه‌ای است. این تغییر کیفیتی، ظرفیت‌های جدیدی برای بازسازی سرمایه اجتماعی هزاره‌ها ایجاد کرده است. مطالعات جدید درباره مهاجرت نخبگان هزاره نشان می‌دهد که آموزش در داخل افغانستان یکی از مهم‌ترین عوامل گسترش دیاسپورای حرفه‌ای هزاره‌ها بوده است. (Amiri, 2023, p. 41) این دیاسپورای جدید اکنون در دانشگاه‌ها، بیمارستان‌ها، شرکت‌های فناوری و نهادهای مدنی کشورهای مختلف حضور دارد و نقش مهمی در حمایت از جامعه‌ی هزاره ایفا می‌کند.

۲-۵. یاسپورا به عنوان حامی آموزش در داخل افغانستان

دیاسپورای هزاره‌ها نقش مهمی در حمایت از آموزش در داخل افغانستان داشته است. این حمایت‌ها در چند سطح قابل مشاهده است. تأمین بورسیه‌های تحصیلی برای دانشجویان هزاره، حمایت مالی از مراکز آموزشی در غرب کابل و هزارستان، ایجاد کلاس‌های آنلاین برای دانش‌آموزان محروم، ایجاد شبکه‌های علمی و دانشگاهی میان هزاره‌های داخل و خارج و انتقال تجربه و دانش از طریق سمینارها، کارگاه‌ها و برنامه‌های آموزشی. این حمایت‌ها به‌ویژه در شرایط فعلی اهمیت بیشتری پیدا کرده است؛ زیرا که آموزش دختران بر مبنای سیاست‌های آموزشی امارت اسلامی طالبان فراتر از کلاس ششم میسر نیست. از این رو، آموزش‌های آنلاین توسط جامعه مهاجر نقش فوق‌العاده موثر در جبران این کمبودها دارد. درواقع، دیاسپورا در این شرایط می‌تواند نقش ستون پشتیبان آموزش را ایفا کند. حمایت از بازماندگان تحصیلی یا خانواده‌های فقیر که توان پرداخت هزینه‌های آموزشی را در مکاتب خصوصی ندارند، یکی از مهم‌ترین نقش دیاسپورا و اساسی‌ترین رسالت آن جامعه افغانستان است.

۳-۵. نقش آموزش و دیاسپورا در تقویت کنشگری مدنی

آموزش در بستر دیاسپورا یکی از مهم‌ترین عوامل تقویت کنشگری مدنی به شمار می‌رود. چرا که دسترسی به نظام‌های آموزشی باز و مبتنی بر ارزش‌های دموکراتیک، آگاهی شهروندی، مهارت‌های مشارکت اجتماعی و مسئولیت‌پذیری عمومی را ارتقا می‌بخشد. افراد تحصیل‌کرده در جوامع دیاسپورایی با بهره‌گیری از دانش تخصصی، فناوری‌های ارتباطی و شبکه‌های فراملی، قادرند در تاسیس نهادهای مدنی، اجرای برنامه‌های آموزشی، دفاع از حقوق بشر و بسیج افکار عمومی نقش فعال داشته و دارند. همچنین، آموزش زمینه تبدیل سرمایه انسانی به سرمایه اجتماعی را فراهم کرده و از طریق انتقال دانش و تجربه به جامعه مبدأ، ظرفیت مشارکت مدنی و توسعه نهادی را افزایش داده است. از این‌رو، تعامل میان آموزش و دیاسپورا به شکل‌گیری شهروندانی توانمند، مسئول و مشارکت منجر می‌شود؛ به گونه‌ای که می‌توانند در فرآیندهای توسعه اجتماعی و حکمرانی مطلوب نقش مؤثری داشته باشند (Levitt & Glick Schiller, 2004, pp. 1009-1013; Brinkerhoff, 2009, pp. 147).

یکی از مهم‌ترین نمونه‌های عینی آن در افغانستان، جنبش‌های مدنی مانند جنبش تبسم و جنبش روشنایی‌اند. نسل تحصیل‌کرده هزاره در داخل افغانستان نقش مهمی در شکل‌گیری جنبش‌های مدنی داشتند، در حالی که دیاسپورا این جنبش‌ها را در سطح جهانی تقویت کرده و فرم کنشگری هزاره‌ها را از سطح محلی به سطح جهانی رساندند.

در نتیجه، سرمایه‌ی اجتماعی هزاره‌ها، اعم از نیروی انسانی، فرهنگ، سابقه تاریخی، پتانسیل‌های بالای اقتصادی و روابط اجتماعی در طول تاریخ به دلیل تبعیض، خشونت و فقر تضعیف و بل نابود شده بود. اما آموزش و دیاسپورا می‌توانند نقش مهمی در بازسازی اعتماد جمعی هزاره‌ها و سرمایه‌های از دست رفته بازی کنند. این اعتماد جمعی در چند سطح قابل مشاهده است که عمده‌ترین آنها اعتماد به توانایی‌های فردی است که باز هم آموزش عامل مهم افزایش اعتماد به نفس فردی است. اعتماد به آینده نیز محصول تعامل آموزش و دیاسپورا است؛ به گونه‌ای که اگر به درستی از این ظرفیت استفاده شود می‌تواند امید به آینده را در میان هزاره‌ها تقویت کند. خود اعتماد جمعی، یکی از مهم‌ترین عناصر سرمایه‌ی اجتماعی است و نقش مهمی در توانمندسازی هزاره‌ها دارد.

۴-۵. تعامل آموزش و دیاسپورا در تولید نخبگان جدید

آموزش و دیاسپورا در کنار هم به تولید نسل جدیدی از نخبگان هزاره کمک کرده‌اند. این نخبگان ویژگی‌هایی دارند که آنان را از نسل‌های قبلی متمایز می‌کند: تحصیلات عالی در دانشگاه‌های معتبر جهان، تجربه‌ی زندگی در جوامع دموکراتیک، آشنایی با حقوق بشر و ارزش‌های مدنی، توانایی شبکه‌سازی در سطح جهانی و مهارت‌های تخصصی در حوزه‌های مختلف. همین نخبگان‌اند که می‌توانند نقش مهمی در بازسازی سرمایه اجتماعی هزاره‌ها ایفا کنند و تحول شگرفی در جامعه هزاره به وجود بیاورند. این نسل می‌تواند روایت‌های جدیدی درباره هویت هزاره‌ها تولید کنند، در نهادهای بین‌المللی نقش‌آفرینی نمایند، از حقوق هزاره‌ها دفاع کنند و به توسعه‌ی آموزش در داخل افغانستان کمک کم نظیری نمایند. یکی از نمونه‌های عینی تعامل آموزش و دیاسپورا در تولید نخبگان جدید، جمهوری اسلامی ایران است. ایران در چهار دهه گذشته یکی از مهم‌ترین بسترهای شکل‌گیری و پرورش سرمایه انسانی در میان مهاجران افغانستان و به‌ویژه هزاره‌ها بوده است. دسترسی بخش قابل توجهی از مهاجران به نظام آموزشی ایران، آنهم در آموزش‌ها عالی، موجب تربیت نسل جدیدی از دانشگاهیان، حوزویان، پژوهشگران، معلمان، استادان دانشگاهی، پزشکان، مهندسان و فعالان مدنی شده است. این مجموعه از جامعه نخبگانی پس از طی مراحل تحصیل، توانسته‌اند نقش موثری هم در کشور مبدأ و در کشور مقصد، ایفا کنند. در این فرایند، تنها بحث بر سر سرمایه انسانی نیست، بل سخن روی نخبگانی است که از طریق انتقال دانش توانسته‌اند در توسعه اجتماعی و فرهنگی جامعه مهاجر و کشور مبدأ سهم مؤثری داشته باشند. از این‌رو، تجربه آموزش در ایران را می‌توان یکی از عوامل مؤثر در توانمندسازی و شکل‌گیری ظرفیت‌های علمی و حرفه‌ای جامعه مهاجر دانست و تعامل آموزش با دیاسپورا را در آن مشاهده کرد (Monsutti, 2005, pp. 228-232; Abbasi-Shavazi, Glazebrook, Jamshidiha, & Sadeghi, 2008, pp. 87-93).

چالش‌ها و محدودیت‌ها در مسیر بازسازی سرمایه اجتماعی هزاره‌ها

با وجود نقش مهم آموزش و دیاسپورا در بازسازی سرمایه اجتماعی هزاره‌ها، این روند با

چالش‌ها و محدودیت‌های جدی مواجه است. این چالش‌ها ریشه در ساختارهای تاریخی تبعیض، شرایط سیاسی کنونی افغانستان، فشارهای فرهنگی و اقتصادی در کشورهای میزبان، و شکاف‌های درونی جامعه هزاره دارند. بررسی این چالش‌ها برای درک پایداری یا شکنندگی دستاوردهای دو دهه اخیر ضروری است. این بخش با تحلیل چندین سطح از محدودیت‌ها، نشان می‌دهد که چگونه این عوامل می‌توانند روند توانمندسازی هزاره‌ها را کند یا حتی معکوس کنند.

۱-۶. خشونت هدفمند و تهدید امنیتی

یکی از مهم‌ترین چالش‌های هزاره‌ها، خشونت هدفمند علیه آنان است. حملات داعش خراسان به مراکز آموزشی، مساجد، اجتماعات مدنی و مناطق مسکونی هزاره‌ها نشان‌دهنده الگوی سیستماتیک خشونت است. این خشونت‌ها نه تنها جان افراد را تهدید می‌کنند، بل پیامدهای عمیقی برای سرمایه اجتماعی این قوم دارند. به عنوان نمونه، کاهش اعتماد جمعی، ایجاد محدودیت در مشارکت اجتماعی، کاهش انگیزه تحصیل در داخل و خارج از کشور، مهاجرت اجباری نخبگان و تضعیف نهادهای مدنی، از مهم‌ترین مصادیق چالش‌های جامعه هزاره ناشی از خشونت هدفمند است. مطابق تاکیدات عفو بین‌الملل (۲۰۲۲) این گونه حملات علیه هزاره‌ها، مصداق روشن خشونت هدفمند است و پیامدهای آن فراتر از خسارت‌های فردی ساختار اجتماعی هزاره‌ها را نشانه رفته‌اند.

۲-۶. مهاجرت اجباری نخبگان و فرار مغزها

یکی دیگر از پیامدهای خشونت و تبعیض، مهاجرت گسترده نخبگان هزاره در زمان‌های مختلف و مخصوصاً در دوره پسا جمهوری است. این مهاجرت که پس از ۲۰۲۱ شدت گرفت، باعث شده است که بخش مهمی از سرمایه‌ی انسانی هزاره‌ها را از کشور خارج کرده و از مسیر تحصیل بیرون رانده است. این روند خود دارای پیامدهای متعددی است که کاهش ظرفیت علمی و تخصصی در داخل افغانستان، تضعیف نهادهای مدنی و فرهنگی،

کاهش نقش هزاره‌ها در عرصه سیاسی و افزایش شکاف میان هزاره‌های داخل و خارج، از مهم‌ترین و اساسی‌ترین آنها به حساب می‌آید. هرچند دیاسپورا همواره توانسته نقش مهمی حمایتی از جامعه هزاره را به عهده داشته باشد، اما خروج نخبگان از کشور در بلندمدت می‌تواند به تضعیف سرمایه اجتماعی داخلی منجر شود و خسارت جبران ناپذیری به حضور هزاره‌ها در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی داشته باشد.

نتیجه

تحول اجتماعی هزاره‌ها در دو دهه اخیر افغانستان یکی از نمونه‌های برجسته دگرگونی ساختاری در میان گروه‌های قومی این کشور است. جامعه‌ای که در طول تاریخ معاصر با تبعیض ساختاری، حذف سیاسی، خشونت هدفمند و فقر مزمن مواجه بوده، توانسته است از طریق دو نیروی کلیدی آموزش و دیاسپورا سرمایه اجتماعی خود را بازسازی کند و هویت جمعی جدیدی بسازد و یا به ساختن آن امیدوار باشد. این مقاله با بررسی این دو عامل، نشان داد که چگونه آموزش و دیاسپورا به صورت هم‌افزا عمل کرده و مسیر توانمندسازی هزاره‌ها را هموار می‌کنند، هرچند این مسیر همچنان با چالش‌ها و محدودیت‌های جدی مواجه است، اما در عین حال، آموزش در دو دهه اخیر یکی از مهم‌ترین ابزار توانمندسازی هزاره‌ها بوده است. رشد چشمگیر مدارس، دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی در مناطق هزاره‌نشین، به‌ویژه در غرب کابل، باعث شد هزاره‌ها به یکی از باسوادترین گروه‌های افغانستان تبدیل شوند. این تحول آموزشی پیامدهای عمیقی مانند شکل‌گیری طبقه متوسط جدید، افزایش مشارکت سیاسی و مدنی، تقویت هویت جمعی، افزایش حضور هزاره‌ها در مشاغل تخصصی و گسترش نهادهای مدنی و فرهنگی، داشته است.

دیاسپورای هزاره‌ها در دو دهه اخیر نیز به یکی از مهم‌ترین نیروهای اجتماعی و سیاسی این جامعه تبدیل شده است. دیاسپورا نقش‌های متعددی مانند تولید دانش و روایت‌های جدید درباره‌ی هویت و تاریخ هزاره‌ها، مستندسازی خشونت‌ها و تبعیض‌ها، لابی‌گری سیاسی در سطح جهانی، حمایت از آموزش در داخل افغانستان، ایجاد شبکه‌های علمی،

فرهنگی و مدنی و تقویت هویت فراملی هزاره‌ها، ایفا کرده است. دیاسپورا توانسته است مسئله‌ی هزاره‌ها را از سطح ملی به سطح جهانی منتقل کند و توجه نهادهای بین‌المللی را به وضعیت آنان جلب نماید. این نقش در دوره‌ی طالبان اهمیت بیشتری یافته است، زیرا دیاسپورا اکنون یکی از معدود منابع حمایت برای جامعه‌ی هزاره در داخل افغانستان است. یکی از یافته‌های کلیدی این مقاله، تعامل هم‌افزای آموزش و دیاسپورا است. این دو عامل نه تنها به صورت مستقل عمل نموده، بل یکدیگر را به صورت چشم‌گیری تقویت کرده‌اند. آموزش باعث مهاجرت نخبگان و گسترش دیاسپورای حرفه‌ای شده است، دیاسپورا از آموزش در داخل افغانستان حمایت کرده، آموزش آگاهی تاریخی و سیاسی را افزایش داده و دیاسپورا ابزارهای لازم برای بیان و بازتولید این آگاهی را فراهم کرده است. این تعامل باعث شده هزاره‌ها بتوانند سرمایه‌ی اجتماعی خود را در سطح ملی و بین‌المللی بازسازی کنند و هویت فراملی جدیدی بسازند. با این حال، تداوم این روند نیازمند حمایت داخلی و بین‌المللی است. بدون امنیت، آموزش و مشارکت سیاسی، سرمایه‌ی اجتماعی هزاره‌ها در معرض خطر قرار خواهد گرفت. آینده‌ی هزاره‌ها به توانایی آنان در حفظ این دستاوردها و مقابله با چالش‌های پیش‌رو بستگی دارد.

کتابنامه

-
- اقرا و انیس ملیک، (۲۰۲۴)، ۲۱، شماره ۱۰ (۲۰۲۴)، صفحات ۱۲۸۴-۱۲۹۷.
- امیری، رضا و دیگران، (۲۰۲۳)، تاریخ آموزش هزاره‌ها در افغانستان: موانع ساختاری و تغییرات اجتماعی، *مجله‌ی مطالعات اجتماعی افغانستان*، ۱۲(۲)، ۶۸-۴۵.
- امیری، رضا، (۲۰۲۳)، آموزش و به‌حاشیه‌رانی اقلیت‌های قومی در افغانستان: یک مرور تاریخی، کابل: انتشارات دانشگاه کابل.
- بارفیلد، توماس، (۲۰۲۲). *افغانستان: تاریخ فرهنگی و سیاسی*. انتشارات دانشگاه پرینستون، چاپ دوم.
- جویدی، احمد، (۲۰۲۴)، آموزش عالی و تحرک اجتماعی در میان هزاره‌های افغانستان، *مجله‌ی آموزش آسیایی*، ۹(۱)، ۷۸-۵۵.
- خیرزاد، سمیع‌الله، (۲۰۲۳)، تاریخ آموزش هزاره‌ها در افغانستان: موانع ساختاری و تغییرات اجتماعی، *مجله‌ی مطالعات اجتماعی افغانستان*، ۱۲(۲)، ۶۸-۴۵.
- دولت‌آبادی، بصیر احمد، (۱۳۸۵)، هزاره‌ها از قتل عام تا احیایی هویت، قم، بی‌تا.
- _____، (۱۳۷۴) بررسی قیام ابراهیم گاوسوار، *فصلنامه سراج*، ناشر: بنیاد اندیشه، ش(۵).
- روبین، بارنت، (۱۹۹۵). *تجزیه‌ی افغانستان: شکل‌گیری و فروپاشی دولت در نظام بین‌الملل*، انتشارات دانشگاه ییل.
- سازمان عفو بین‌الملل، (۲۰۲۲)، *افغانستان: آزاد، حملات و تبعیض علیه هزاره‌ها*، گزارش رسمی عفو بین‌الملل.
- سید رضا حسینی. (۲۰۲۵). استعمار داخلی و بیگانگی قومی - فرهنگی: مطالعه موردی هزاره‌ها در افغانستان. *مجله‌ی جامعه‌شناسی فرهنگی*، ۱۸(۱)، ۱-۱۵. دانشگاه هرورد ادینبرگ.
- قراگوزلو، محمد، هزاره‌ها و بیگانه بودن در افغانستان، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، ش (۱۷۳-۱۷۴).
- کاتب هزاره، ملا محمد فیض کاتب، (۱۳۷۳)، *سراج‌تواریخ*، (وقایع هزاره‌جات)، حبل‌الله، چاپ اول.

- _____. (۱۳۹۰). *سراج التوارخ*، ج ۴، (بخش دوم)، ویرایش، مقدمه و فهارس: محمد سرور مولایی، کابل، انتشارات امیری، چاپ اول.
- گروه بحران بین‌الملل، (۲۰۱۵)، *پویایی‌های قومی افغانستان و نمایندگی سیاسی*، گزارش گروه بحران بین‌المللی.
- _____. (۲۰۱۵)، *پویایی‌های قومی افغانستان و نمایندگی سیاسی*.
- محقق، علی احمد، (۲۰۲۵)، *تحصیل آنلاین دختران افغانستان*.
- موسوی، سید عسکر موسوی، (۱۹۹۸)، *هزاره‌های افغانستان، مطالعه‌ی تاریخی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی*، انتشارات سنت مارتین.
- _____. (۱۳۷۹)، *(مغولی تهمت به هزاره‌ها در افغانستان، ترجمه: اسدالله شفایی، تهران، موسسه هنری فرهنگی، نقش سیمرغ، چاپ اول.*
- نعمت‌الله ابراهیمی، (۲۰۲۳)، *حذف، اقلیت‌سازی و مقاومت: مطالعه‌ی موردی هزاره‌های افغانستان، مجله‌ی مطالعات قومی و نژادی*، ۴۶ (۵)، ۱۸-۱.
- هیأت معاونت سازمان ملل متحد در افغانستان (یوناما)، (۲۰۲۱)، *حملات علیه غیرنظامیان در افغانستان: تمرکز ویژه بر جوامع هزاره*، گزارش یوناما.
- Adamson, F. B. (2012). *Constructing the diaspora: Diaspora identity politics and transnational social movements*. In T. Lyons & P. Mandaville (Eds.), *Politics from Afar: Transnational Diasporas and Networks* (pp. 25-42). Columbia University Press.
- Brinkerhoff, J. M. (2009). *Digital Diasporas: Identity and Transnational Engagement*. Cambridge University Press.
- Faist, T. (2008). *Migrants as Transnational Development Agents: An Inquiry into the Newest Round of the Migration-Development Nexus. Population, Space and Place*, 14(1), 21-42.
- Monsutti, A. (2005). *War and Migration: Social Networks and Economic Strategies of the Hazaras of Afghanistan*. Routledge.
- Newland, K., & Patrick, E. (2004). *Beyond Remittances: The Role of Diaspora in Poverty Reduction in Their Countries of Origin*. Migration Policy Institute.

